

آل‌فویل و مَصَدَر آینده فضا و فرم شهری؟

الکساندر کاتبرت
برگردان: رضا بصیری مژده‌ی

طولی نمی‌کشد که "عینک" دیگر نه یک پروتز مصنوعی، بلکه صفت آباواجدادی یک گونه انسانی خواهد بود؛ گونه‌ای که دیگر قوه‌ی بینایی ندارد.

ژان بودریار، "خاطرات سرد"

مقدمه

یکی از اهداف اصلی این نوشتار، کمک به شکل‌گیری چارچوبی مفهومی برای بحث، بررسی و تحلیل نظریه و عمل معاصر در حوزه شهرسازی و طراحی شهری است. بیش از ۱۰ سال است که در این خصوص کار می‌کنم و ماحصل آن معرفی حوزه‌ی نظری یکدست و منسجمی به نام "طراحی شهری جدید" (The New Urban Design) است. بهترین عبارت توصیفی برای سه کتاب من که دارای ساختاری مشابه بوده و به صورت پی‌درپی یا حتی موازی قابل مطالعه‌اند (Cuthbert 2003, 2006, 2011)، «ماتریس امکان‌ها» (matrix of possibilities) است. این اشاره‌ی گذرا را به دو دلیل ذکر کردم. نخست اینکه در این فصل قصد دارم خود را از قیدوبندهای منطق پیشینی رهاکننده تا با آزادی هر چه بیشتر به کاوش ایده‌هایم بپردازم؛ ایده‌هایی که بالقوه ممکن است تکان‌دهنده، غیرمعمول، احتمالاً غیرمنطقی، و شاید خیالی و وهم‌آلود به نظر آیند؛ اما خلاقیت به تمامی وابسته به ایده‌هایی با چنین ویژگی‌هایی است. دوم اینکه من در یک کشور در حال توسعه زندگی می‌کنم و نمی‌توانم با خوش‌باوری وانمود کنم که مسائل و مشکلات توسعه‌ی شهری در کشورهای «جهان شمال» ارتباط تنگاتنگی با مسائل و مشکلات کشورهای جنوب جهان جنوب ندارند.^۲ این نوشتار را با دو شرح کوتاه اما مرتبط با موضوع آغاز می‌کنم:

برداشت اول: در سال ۱۹۶۵، "ژاک لوک گدار" فیلمی نوآر^۳ ساخت که "آلفویل" نام داشت؛ یک فیلم علمی-تخیلی دیستوپیایی^۴ در خصوص یک دیکتاتوری تکنوکراتیک. آلفویل [یا شهر آلفا] توسط یک سیستم کامپیوتری ذی‌شعور تحت عنوان "آلفا ۶۰" کنترل و اداره می‌شد، و قهرمان داستان "لمی کوشن" مسئولیت ترور خالق این سیستم را به عهده داشت. صحنه‌آرایی فیلم به شکل معناداری متکی بر محیط معمول شهر "پاریس" بود. از این رو تصویری که فیلم از محیط مصنوع آینده (tomorrow) به دست می‌دهد، چندان تفاوتی با زمان حال (present) ندارد. [در عوض] در آلفویل، تغییرات "فردا" نسبت به "حال" جنبه روانی [و نه مصنوع و کالبدی] دارند؛ عواطف و احساسات راهی به این شهر نداشته، همه‌ی مکان‌ها و فضاها تحت نظارت و کنترل بوده است. ایدئولوژی غالب همان است که در کتاب ۱۹۸۴ جورج اورول روایت شده بود.^۵ به همین شکل در فیلم "متروپولیس" (۱۹۲۷) به کارگردانی فریتز لانگ (Fritz Lang) با همین کابوس از خودبیبگانگی و سرکوبی که مارکس به تفسیر شرحش داده، مواجه‌ایم.^۶ در این جا فردگرایی جرمی نابخشودنی است، و راسیونالیسم (عقلانیت) علمی بر تخیل و احساس چیرگی دارد.

این متن برگردان فارسی مقاله‌ای است با مشخصات زیر:

Cuthbert, A. R. (2016). Alphaville and masdar: the Future of Urban space and Form?. In *Emergent Urbanism* (pp. 25-34). Routledge.

^۱- Cool Memories

^۲- جهان شمال (Global North) شامل آمریکای شمالی، اروپای غربی و بخش توسعه‌یافته شرق آسیاست، و جهان جنوب (Global South) مشتمل بر آفریقا، آمریکای لاتین، و بخش در حال توسعه آسیا از جمله خاورمیانه‌م.

^۳- film noir: اصطلاحی سینمایی برای توصیف درام‌های جنایی که قهرمان داستان آن در دنیایی بی‌رحم زندگی می‌کند. سیاه‌وسفیدبودن و نورپردازی سایه‌روشن از مشخصه‌های بارز آنست که ریشه در اکسپرسیونیسم آلمان دارد. اصطلاح "فیلم نوآر" به زبان فرانسه به معنی فیلم سیاه است و شخصیت‌های آن را تبهکاران، کاراگاهان، قاتلان، میخواره‌ها و ... تشکیل می‌دهند.

^۴- dystopian: دیستوپیا یا "دژشهر"، که از آن با عناوینی چون "پادآرمان‌شهر" یا "ویران‌شهر" نیز یاد می‌شود، جامعه‌ای خیالی در داستان‌های علمی-تخیلی است که خصلت‌های منفی در آن چیرگی دارند. از این واژه معمولاً در مقابل اوتوپیا یا "آرمان‌شهر" استفاده می‌شود.

^۵- کتاب ۱۹۸۴ نوشته "جورج اورل" کتابی پادآرمانشهری در سال ۱۹۴۸ است که به نوعی یک بیانیه سیاسی شاخص در رد نظام‌های تمامیت‌خواه شمرده می‌شود. "اورول" در این اثر آینده‌ای را برای جامعه به تصویر می‌کشد که در آن خصوصیات همچون تنفر نسبت به دشمن و علاقه شدید نسبت به "برادر بزرگ" (رهبر حزب با شخص دیکتاتور) وجود دارد. در جامعه‌ی تصویرشده آزادی‌های فردی و حریم خصوصی افراد به شدت توسط قوانین حکومتی پایمال می‌شوند.

^۶- متروپولیس، فیلمی صامت و علمی-تخیلی است که روایتی پادآرمانشهری دارد. اعضای جامعه در این فیلم به دو طبقه متمایز و جدا از هم (متفکران و کارگران) تفکیک شده و کشمکش و تقابل بین این دو هویت بیان می‌شود. متروپولیس جامعه‌ای را به تصویر می‌کشد که نظم نوین جهانی در آن حکمفرما است به نحوی که یک گروهی نخبه در تجمل و رفاه زندگی می‌کنند، حال آنکه توده مردم ماشینی بوده و در فضایی جهنمی و کاملاً کنترل‌شده به سر می‌برند.

برداشت دوم: اکنون در سال ۲۰۱۳ [زمان نگارش این مقاله] و در مجاورت شهر ابوظبی، یک شهر جدید حدوداً ۵۰ هزار نفری به نام "مصدر" در حال ساخت است که توسط یکی از معماران برجسته جهان، "سر نورمن فاستر" (Sir Norman Foster)، و با همکاری «امیرنشین فتودالی اسلامی» (Feudal Islamic Autocracy) طراحی شده است. "مصدر" در ۱۷ کیلومتری جنوب ابوظبی و در نزدیکی فرودگاه قرار دارد و [پس از ساخت] افراد زیادی (حدود ۶۰ هزار نفر) روزانه به داخل آن مراجعه خواهند کرد که این مقدار به مراتب بیشتر از جمعیت ساکن در آن (حدود ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر) است. شهر "مصدر" عمیقاً باور دارد که این تنها "تکنولوژی" است که می‌تواند از پس مسائلی که بر سر راه توسعه پایدار شهری قرار دارد برآید. در این الگو فرض بر این است که یک حکم کلی و جهان‌شمول برای مقابله با تأثیر مخرب مصرف سوخت‌های فسیلی در طراحی شهرها وجود دارد. تنها راه حل استفاده از منابع انرژی تجدیدپذیر است. این شهر به‌عنوان نخستین شهر "بدون کربن" (zero-carbon city) [بدون انتشار کربن]، عاری از خودرو خواهد بود. تولید انرژی در آن متکی بر منابع طبیعی از قبیل برق خورشیدی، توربین‌های بادی و انرژی‌های ژئوترمال (زمین‌گرمایی) (geothermal) است و بزرگترین کارخانه برق هیدروژنی دنیا نیز در آن قرار خواهد گرفت.

بین این دو "فناوری اجتماعی"، که اولی دیستوپایی و دومی اوتوپایی است و در ادامه به آنها بازخواهیم گشت، شمار زیادی از دیگر تغییرات بالقوه [مرتبط با فرم و فضای شهری] نیز قرار دارند که مورد مطالبه‌ی نیروهای سرمایه‌داری جهانی هستند. منافع و ایدئولوژی‌های چه کسانی چنین تنوعی ضروری از فرم شهری را تحمیل می‌کند؟ من بحث خود را با ارجاع به تنگنای برآمده از دیسپلین‌هایی آغاز می‌کنم که طی ۵۰ سال اخیر در "حرفه‌های مرتبط با محیط" رسوخ کرده است (Cuthbert 2007). سپس، با تمرکز بر این اصل که ساختارهای اجتماعی خالق ساختارهای فضایی هستند، و نه بر عکس، مباحث منبث از اقتصاد سیاسی جهانی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهم. در ادامه دو پارادایم ایدئولوژیک کلیدی واکاوی می‌شود. پارادایم نخست، پایداری (sustainability) است و دومی یک سرمایه‌داری در حال تکامل و خوش‌خیم (evolving and benign capitalism). در نهایت، از بطن این تحلیل کوتاه، حادث (contingent)، و نظرورژانه، می‌توان به مضامین، حدس‌ات، و گمانه‌هایی در خصوص آینده فرم و فضای شهری دست یافت.

تنگنای برآمده از دیسپلین‌ها

تحلیل پُریچ‌وتاب و "اسکات" (Scott) و "روئیز" (Roweis) در مقاله‌ی «برنامه‌ریزی شهری در تئوری و عمل» (Urban Planning in Theory and Practice) در سال ۱۹۷۷، حتی پس از ۳۵ سال، همچنان به‌عنوان یک مرجع قابل اعتنا باقی مانده و در مورد "جریان غالب طراحی شهری" نیز به همان اندازه صادق است:

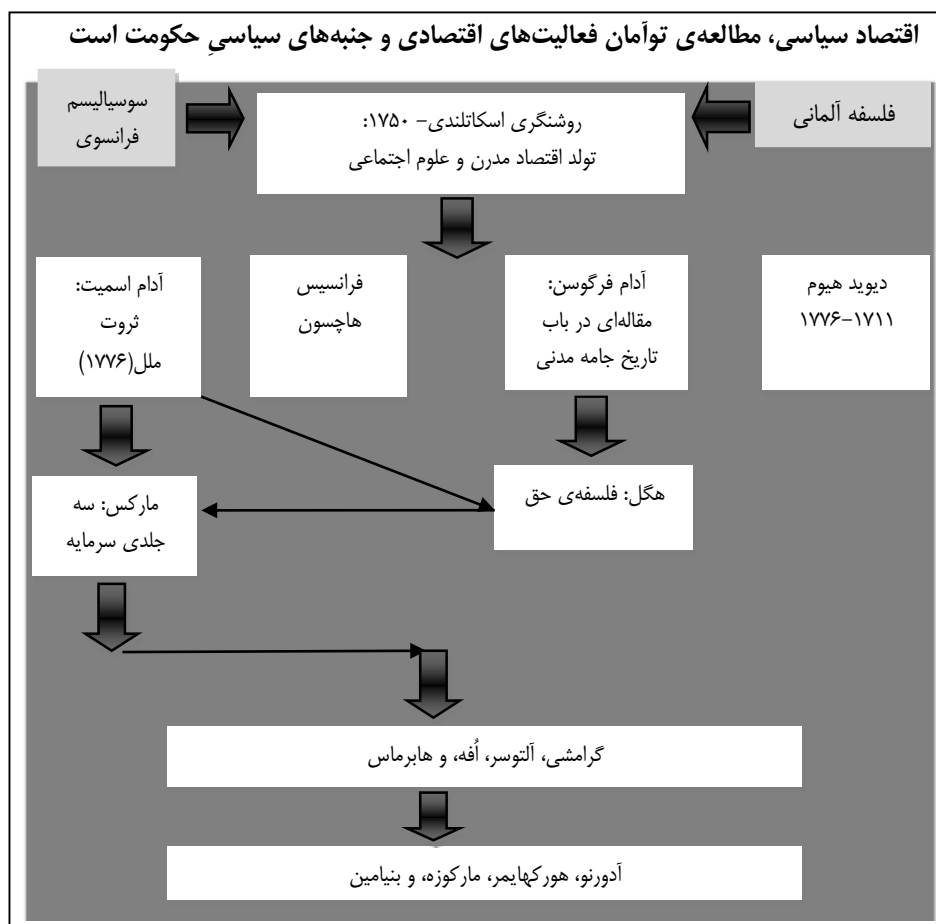
«نظریه‌ی غالب در برنامه‌ریزی شهری، با مصون‌کردن خود از ابطال‌پذیری (refutability)، به شکلی از کلی‌گویی یا تعمیم (generalization) مشغول است که می‌توان آن را "انتزاع نامتعیّن" (Indeterminate abstraction) نامید. نظریه‌ی غالب، معمولاً از مذاقه‌ی انتقادی در جهان واقعی برنامه‌ریزی شهری ممانعت نموده، و به تبع آن "آگاهی کاذب" [دروغین] (consciousness) و "کوته‌بینی شناختی" را روا می‌دارد» (Scott and Roweis, 1977: 1011-113).

به عبارت دیگر، بدون تئوریزه کردن مناسب مفاهیمی چون "جهانی‌شدن"، "تکوین سرمایه"، "دولت نوظهور"، و "نیروهای محرک توسعه"، تنها تفاسیری به‌غایت سطحی از برنامه‌ریزی و طراحی شهری نتیجه می‌شود. در حال حاضر، دو تبیین اصلی از طراحی شهری وجود دارد که اولی عمدتاً مادی و دومی اقتصادی و سیاسی است. در سال ۱۹۵۳، معماری به نام "خوزه لوئیز سرت" (Jose Luis Sert) طراحی شهری را "طراحی پروژه" (project design) تعریف کرد؛ همین و بس (Cuthbert 2009). بسیاری این رویکرد را تایید می‌کنند. این نگاه تعریفی سراسر است و قابل درک را نسبت به ساخت شهر ارائه می‌دهد. همچنین بر این مبنا شماری مطالعه‌ی موردی آموزنده انجام گرفته است. مدل‌ها و الگوها در چنین رویکردی می‌توانند برآمده از راهبردهای متفاوت و متنوع طراحی باشند؛ راهبردهایی که قابل فهم، قابل ارزیابی و قابل به‌کارگیری‌اند. علی‌رغم پارادوکس‌های آشکاری که در این رویکرد وجود دارد، اما از حمایت گسترده و همه‌جانبه‌ای در میان متخصصان محیطی برخوردار است. برای مثال اگر طراحی شهری در سال ۱۹۵۳ به وجود آمده، پس در پس ۱۰ هزار ساله تاریخ شهری دقیقاً چه اتفاقی افتاده است؟ یا [با فرض

^۷ - social technology: مراد، تکنولوژی‌های ارتباطی است که بر شیوه زندگی فردی و نظام‌های اجتماعی اثرگذارند. آنچه از این عبارت مستفاد می‌شود، پیوند خوردن تکنولوژی با شیوه‌های زندگی افراد و هویت آنها، و نیز تغییرات و پیامدهایی است که به‌واسطه پذیرش و به‌کارگیری این تکنولوژی‌ها در یک اجتماع اتفاق می‌افتد.

اینکه ۱۰ درصد کل ساخت‌وسازها پروژه‌های از قبل برنامه‌ریزی شده باشند] برای ۹۰ درصد باقیمانده از ساخت‌وسازهایی که پروژه کسی نیستند، چه توضیحی داریم؟

رویکرد دوم، طرح پُرزحمت‌تری را پیشنهاد می‌دهد که سطح کاملاً متفاوتی از درگیری با فرم شهری را طلب می‌کند و ریشه در اقتصاد سیاسی دارد (Cuthbert 2003) (تصویر ۱-۲ را مشاهده نمایید).



تصویر ۱. اقتصاد سیاسی

این پارادایم نیز بدون نقصان نیست، اما به شکل غیرقابل‌انکاری منبعث از تبار فکری به‌مراتب متعالی‌تری است. اما آنچه در این‌جا مورد توجه ماست، «اقتصاد سیاسی فضایی» (spatial political economy) است. این رویکرد از سنتی ۲۵۰ ساله بهره می‌گیرد که با آدام اسمیت و مارکس آغاز شده و امروزه با آثار مانوئل کستلز، دیوید هاروی، آلن اسکات (Allen Scott)، ادوارد سوجا (Ed Soja) و دیگران جان گرفته است. در چنین بستری، دیسپلین‌های حرفه‌ای مطلقاً مطرح نیستند، چراکه پیوند آنها با سرمایه خصوصی، رویه‌های انحصارطلبانه و نفع شخصی، تحلیل شهری را تحریف می‌کند. بنابراین، در طراحی شهری نوین [عنوانی که "کاتبرت" برای رویکرد دوم به طراحی شهری استفاده می‌کند]، پروژه‌ها فقط یک [و تنها یک] فرم از سازمان فضایی در اقتصاد سیاسی شهرها را نمایندگی می‌کنند. در این رویکرد، فرم شهری را می‌توان به‌عنوان سرمایه ثابت (fixed capital) در بازتولید سرمایه از فضا تفسیر نمود (تصویر ۲-۲ را مشاهده نمایید).



تصویر ۲. تولید فضا

اقتصاد جهانی

شهرها طی ۱۰ هزار سال گذشته، بوته آزمایش تمدن‌های مختلف بوده‌اند. امروز در دوره‌ای به سر می‌بریم که بهترین عبارت برای توصیفش "سرمايه‌داری اطلاعاتی" (informational capitalism) است؛ دوره‌ای که در آن، ارزش تولید اطلاعات بر ارزش تولید جهان مادی تفوق دارد. در حال حاضر، وضعیت اقتصاد جهانی و آثار مخرب نظام سرمايه‌داری، آینده‌ی تولید فرم شهری را با مخاطرات بسیاری مواجه کرده است. بدیهی است که شهرها بدون ایجاد تغییر ساختاری در سرمايه‌داری جهانی، نمی‌توانند به‌شکلی انسانی و پایدار تکامل یابند. برنامه‌ریزی و طراحی شهری از تعارضات منتج از چنین تحولاتی متأثر خواهند شد.

همچنین بدیهی است که بحران‌های کنونی نظام سرمايه‌داری پیوند نزدیکی با ایدئولوژی نئولیبرال دارند که محرک اصلی دولتِ نو-کorporیت (neo-corporate state) است. از این رو، «معضلات» امپریالیسم سرمايه‌دارانه از نگاه‌ها دور نگه داشته می‌شود (صورت مسئله پاک شده است). در بخش جهان جنوب، کمک‌های غذایی به پایین‌ترین مقدار خود در ۲۰ سال اخیر رسیده است. سازمان ملل برای تغذیه‌ی یک میلیارد گرسنه روزانه تنها ۱/۴۰ دلار هزینه می‌کند. در سال ۲۰۰۹، ۵ میلیارد دلار کمکی که تعهد کشورهای ثروتمند به سازمان ملل بود، تنها نیمی از آن وصول شد. بنابراین می‌توان حدس زد از آن هزینه حداقلی ۱/۴۰ دلاری در روز تنها ۷۰ سنت باقی خواهد ماند. در نتیجه، سلب مالکیت‌شده‌ها^۸ چنان خشونت‌ی را تجربه می‌کنند که چیزی از سببیت و وحشی‌گری کم ندارد (Amin 1997). بدون اغراق، نظام سرمايه‌داری جهانی به‌شدت بی‌ثبات، متزلزل، منفعت‌طلب،

^۸ اشاره "کاتیرت" به زمان اتوپیایی و علمی-تخیلی مشهور The Dispossessed اثر "اورسولا گوئین" (۱۹۷۴) است که زمانی بر علیه سرمايه‌داری، خشونت، عدم عقلانیت، نابودی طبیعت و بر ضد ساختارهایی است که خود را به ما تحمیل می‌کنند.م.

و نژادپرست است و از توان بالقوه مهلکی برای تخریب اکوسیستم جهان برخوردارست. فقر نیز دیگر محدود به جهان جنوب نیست. دفتر سرشماری ایالات متحده در سپتامبر ۲۰۱۰ گزارش داد که ۱۵/۱ درصد یا به عبارتی ۴۶/۲ میلیون آمریکایی زیر خط فقر زندگی می‌کنند که هم‌رده با ۱۵/۵ درصد در آذربایجان، و ۱۵/۱ درصد در شیلی است. حال آنکه تعداد افرادی که زیر خط فقرند در رومانی تنها ۱۳/۸ درصد، در کرواسی ۱۱/۱ درصد، و در ویتنام ۱۴/۵ درصد است.

متأخرترین جلوه این بی‌ثباتی، "رسوایی وام‌های رهنی درجه ۲" بود که ریشه و خاستگاه آن را باید در فاصله سال‌های ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۸ جستجو کرد. در جریان این رسوایی، قشر فقیر در ایالات متحده بین ۷۰ تا ۹۰ میلیارد دلار از داشته‌های‌شان را از دست دادند [به خاطر وام‌های مسکنی که گرفته بودند به سیستم بانکی مقروض شدند]. این "بدهی سَمی" توسط بانک‌های سرمایه‌گذاری وال‌استریت به‌عنوان سرمایه‌گذاری ریسکی سودآور به بازارهای مالی عرضه می‌شد. متعاقب آن در سپتامبر ۲۰۰۸، شرکت خدمات سرمایه‌گذاری "لیمن برادرز" (Lehman Brothers) و دیگر بانک‌های وال‌استریت با فلج‌شدن بازارهای اعتباری در سراسر جهان، ورشکست شدند:

«مجموع پاداش‌های وال‌استریت در سال ۲۰۰۷ به بیش از ۳۲ میلیارد دلار رسید. در ازای فروپاشی نظام مالی جهان، این پاداش بسیار چشم‌گیر بود. زیان آنهایی که در قاعده هرم اجتماعی بودند معادل با سود سرسام‌آور افرادی بود که در رأس هرم قرار داشتند» (Harvey 2010).

خُلف وعده و خیانت بانک‌های وال‌استریت با اقتصاد افسون‌گرانه‌شان به همین‌جا ختم نشد. کارتل وال‌استریت (Wall Street Cartel) با پیشگامی شرکت "لیمن برادرز" از خزانه عمومی ۷۰۰ میلیارد دلار مطالبه کرد تا جایگزینی برای زیان ناشی از آرمادون مالی‌شان و حملات رعدآسای وارد بر اقتصاد جهان باشد. وفق انتظار، این مبلغ از سوی دولت "جرج بوش" پرداخت شد؛ مبتنی بر این اصل که "زیان خصوصی = بدهی عمومی" است. اما این تنها آغاز بحرانی بود که تا امروز ادامه داشته است. این مهلکه به سرعت کل دنیا را درنوردید و بر تمام اقتصادها، صنایع، توسعه‌ی شهری و بازارهای املاک و مستغلات، و برنامه‌های اجتماعی و کمک‌های بشردوستانه به جهان جنوب تأثیر گذاشت. سونامی مالی منتج از این بحران دامن‌گیر کشورهای چون پرتغال، ایرلند، یونان و اسپانیا (موسوم به PIGS) نیز شد و ۲۵ درصد از جمعیت بزرگسال یونان و اسپانیا و ۲۵ درصد از جوانان بریتانیا را بیکار کرد. بریتانیا هم‌اکنون یک رکود سه‌نشیبی^{۱۱} بی‌سابقه را تجربه می‌کند و در سراسر اروپا دستمزدها بین ۴۰ تا ۵۰ درصد کاهش یافته است.

«در بهار ۲۰۰۹ برآورد صندوق بین‌المللی پول (IMF) بر این بود که بالغ بر ۵۰ تریلیون دلار از ارزش دارایی‌ها در سراسر جهان (تقریباً برابر با مجموع برون‌داد جهانی در بخش کالا و خدمات در طول یک سال) از بین رفته، و دو میلیارد نفر نیز با عایدی کمتر از ۲ دلار در روز بر سر بقا و زنده‌ماندن در تقلا هستند» (Milmo 2012).

۹- اشاره به مشکلات مالی گسترده‌ای که به تاسی از پرداخت وام‌های مسکن، در اقتصاد آمریکا و جهان به وجود آمد. در این شکل از وام‌دهی، بانک منتظر بازپرداخت طولانی‌مدت وام‌ها نمی‌شد، بلکه وثیقه وام‌گیرندگان را به شرکت‌های سرمایه‌گذاری زیر نظر خود می‌داد و این شرکت‌ها در مقابل، بدهی افراد را به اقساط تبدیل کرده و به صورت اوراق بهادار منتشر می‌کردند. بدین ترتیب، اصل اعتباری که بانک به افراد پرداخته بود بازگردانده شده و بانک مجدداً می‌توانست به تعداد دیگری از متقاضیان وام دهد. در عین حال، خانه نیز در رهن بانک باقی می‌ماند. این طرح که در آمریکا با نام SubPrime Mortgage یا "وام‌های ثانویه/درجه دو" اجرا گردید از نظر تمام کارشناسان، ریشه اصلی بحران اقتصادی آمریکا بود که در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ آغاز گشت. در انتهای سال ۲۰۰۶، عرضه و تقاضای مسکن در آمریکا به نقطه تعادل رسید و بدین ترتیب بازار مسکن راکد شد. این رکود، کاهش قیمت مسکن در سال ۲۰۰۷ را در پی داشت و بانک‌ها را ناچار کرد خانه‌هایی که رهن بانک بود و اقساط آنها پرداخت نشده بود را به حراج بگذارند. بیش از ۲ میلیون ملک مسکونی در حراج بانک‌های پرداخت‌کننده وام قرار گرفت اما خریداری برای آنها وجود نداشت زیرا خریداران- به دلیل کاهش قیمت مسکن- با انبوهی از خانه‌های نوساز روبرو بودند که آنها را از خرید خانه‌های حراجی بی‌نیاز می‌کرد. بدین ترتیب یکی پس از دیگری بانک‌های بزرگ و پُرسابقه ورشکست شدند. این جریان همچون یک دومینوی ویران‌گر اقتصاد آمریکا، و سپس جهان را با زیان شدید روبرو ساخت.م.

^{۱۰} به بدهی یا وامی گفته می‌شود که شانس بازپرداخت آن کم است. به عبارتی دیگر، وقتی دارایی‌های بانک‌های آمریکا(خانه‌های در رهن بانک) قابلیت نقدشوندگی خود را از دست دادند و بازار ثانوی برای معامله آنها نیز به دلیل کمبود تقاضا، دیگر وجود نداشت، این دارایی‌های حالت سَمی پیدا کردند. املاک به حراج گذاشته شده توسط بانک‌های آمریکا که هیچ خریداری نداشتند، در حقیقت دارایی‌های سَمی بودند.م.

^{۱۱} triple dip: وضعیتی در اقتصاد که ابتدا یک رکود رخ می‌دهد؛ سپس در دو مرحله و به صورت یکی در میان بهبود نسبی حاصل می‌شود و دست آخر مجدداً یک رکود پیش می‌آید.م.

مفاهیمی چون بازارهای معاملات آتی^{۱۲}، مشتقات^{۱۳}، و بدهی بازرگانی (trading debt) بدین معنا بود که انباشت سرمایه می‌توانست به صورت غیرواقعی و تصنعی شکل بگیرد. شرکت‌های مالی بزرگ از طریق قمار "محصولات" خود، سرمایه موهوم^{۱۴} ایجاد می‌کردند که گاه با پاداش‌های فردی تا ۳ میلیارد دلار همراه بود و به شکل سرمایه پولی (money capital) به بازیگران اصلی علی‌رغم شکست و نقصان در کارشان پرداخت می‌شد. در حقیقت «نظام اعتباری و سرمایه مالی، چنانکه "لنین"، "هیلفردینگ"، و "لوکزامبورگ"، در آغاز قرن بیستم اظهار داشتند، به اهرم‌های اصلی تاراج، شیادی و فساد بدل شدند»؛ آنچه "هاروی" آن را "انباشت از طریق سلب مالکیت"^{۱۵} می‌نامد (Harvey 2003: 137-82).

این قتل عام ادامه‌دار، تحت بیرق ایدئولوژی نئولیبرالیسم رخ می‌دهد؛ نئولیبرالیسمی که باور دارد خودتنظیمی بازار، عدم مداخله دولت، کارآفرینی، انباشت بدوی (اولیه)^{۱۶}، بازار آزاد، و دارایی خصوصی بیشترین نفع برای همگان به‌بار می‌آورد. با این وجود «ریشه مسأله، نئولیبرالیسم نیست؛ بلکه مسأله آن ایدئولوژی است که (اغلب با نگاهی پس‌نگرانه) مصادره‌ی جهانی قدرت، املاک عمومی و منابع طبیعی توسط یک قشر پُرنفوذ و افسارگسیخته را توجیه می‌کند (Monbiot 2012: 18). نتیجه چیزی نیست جز رخنه‌ی بخش خصوصی در دولت‌ها در تمام سطوح ساختاری و عملکردی، در عملیات‌های اداری، حقوقی و مالی‌شان، و در تولید سرمایه نمادین^{۱۷} و فرهنگی^{۱۸} است. اما سازوکار این مصادره همچنان "دولت نو-کورپوریت" است که برنامه‌ریزی شهری نیز جزئی از آن است؛ از طریق برنامه‌ریزی شهری [و طراحی شهری] است که آزادسازی یا لیبرالیزه کردن سیاست‌های اقتصادی معطوف به محیط مصنوع صورت می‌گیرد.

از زمان بحران‌های مالی در اواخر دهه ۱۹۷۰، یک شراکت اجباری میان حکومت‌های ایالتی و دولت فدرال ضرورت یافت و این امکان را میسر ساخت تا نقش تنظیم‌کننده دولت (مثلاً در امور رفاهی، تأمین مالی، و برنامه‌ریزی شهری) با سرمایه خصوصی همسو گردد. بنگاه‌های خصوصی که علی‌القاعده می‌بایست تحت کنترل و انتظام‌بخشی دولت می‌بودند، در نگارش احکام و ضوابط حقوقی مرتبط با خود شرکت‌های خصوصی دخیل شدند و حکومت‌های ایالتی به قربان‌گو، مطیع، و سست‌عنصر نیز بدون چون‌وچرا آن‌ها را امضاء می‌کردند. بنگاه خصوصی، افزون بر نو-کورپوریت‌گرایی دولتی، ردای ایدئولوژیک دیگری را نیز در جهت پنهان‌سازی راهبردهای واقعی‌اش بر تن کرد که "پایداری" (sustainability) نام داشت. بدین‌سان، با تخریب کامل

^{۱۲} futures markets: بازارهای معاملات آتی به بازارهایی اشاره دارند که در آنها قراردادهایی موسوم به "قرارداد آتی" جریان دارند و به موجب آن، بر خرید یا فروش مالی معلوم در تاریخ معین در آینده و با قیمت مشخص توافق می‌شود.م.

^{۱۳} derivatives: در اقتصاد، "مشتقات" (ابزارهای مشتقه) قراردادهایی هستند که دارای خصوصیات مشترک بوده و قابل معامله در بازارهای بورس و خارج از بورس می‌باشند. علت این نامگذاری آنست که ارزش آنها از ارزش دارایی‌های دیگری نظیر اوراق بهادار، نرخ بهره، کالاهای اساسی و شاخص اوراق بهادار، که به آنها دارایی پایه نیز گفته می‌شود، ناشی می‌گردد.م.

^{۱۴} fictitious capital: سرمایه مالی در جوامع بورژوازی به مثابه بخش عمده‌ای از سرمایه موجود در خارج از فرایند تولید ایفای نقش کرده و در قالب آشکالی چون ارزش خالص، سهام، وام و اوراق بهادار حرکت می‌کند. این شکل از سرمایه که به نقل از مارکس "سرمایه موهوم" خوانده می‌شود، در فرایند گردش سرمایه و در فرایند انباشت موثر است، اما در جریان تولید مادی بی‌تأثیر است. از آن جایی که چنین شکلی از سرمایه در فرایند گردش، مستقل از منبع اصلی خود عمل می‌کند، مارکس آن را موهوم (غیرواقعی) می‌نامد. سرمایه مالی بانک‌ها و توزیع آن به شکل اوراق بهادار، سهام و به‌ویژه مشتقات، از همین نوعند.م.

^{۱۵} accumulation by dispossession: ترکیبی از حذف خدمات عمومی و خصوصی‌سازی که مبنایی برای بازگشت به آنچه مارکس "انباشت اولیه" می‌نامید، ایجاد می‌کند. این شیوه از انباشت سرمایه با ریشه‌کن‌نمودن فعالانه مالکان و تولیدکنندگان کوچک، کالاها و صنایعی که آنها تولید می‌کنند را به امکانات خصوصی و منابعی از سود و ثروت برای طبقه بورژوازی که آنها را می‌خرند، تبدیل می‌کند؛ یعنی تملک وسیع و فزاینده حوزه عمومی به وسیله نخبگان مالی و سیاسی بخش خصوصی.م.

^{۱۶} primitive accumulation: انباشت بدوی یا اولیه به مرحله اولیه تکوین سرمایه‌داری اطلاق می‌شود که در آن و طی فرایند سلب مالکیت از افراد، آنها مجبور به فروش نیروی کار خود می‌شوند. در جریان این روند، عده‌ای معدود پول عظیمی به دست آورده و بورژوازی نوخاسته را شکل می‌دهند. سلب مالکیت تولیدکنندگان خرد از ملک و زمین خویش مبنای تمام آن روندی را تشکیل می‌دهد که انباشت بدوی سرمایه نامیده می‌شود. طرفداران سرمایه‌داری بر این باورند که توانگران از راه زحمت شخصی و صرفه‌جویی، اندوخته‌ای اولیه خود را گرد آوردند و سپس با استعدادی که داشتند آن را به صورت سرمایه به کار انداختند. اما مخالفان اعتقاد دارند که آنچه انباشت بدوی نامیده شده، محصول زحمت و قناعت توانگران نیست، بلکه نتیجه غارت و تاراج است و برای آغاز تولید سرمایه‌داری اصولاً کافی نیست که پولی در دست عده‌ای گرد آید بلکه لازمه آن پدید آمدن کارگران است؛ یعنی پدید آمدن گروهی که از مالکیت وسایل تولید محرومند و در فروش نیروی کار خویش آزاد.م.

^{۱۷} symbolic capital: از اصطلاحات "پیر بوردیو"، جامعه‌شناس فرانسوی، به معنای سرمایه‌ای که به دلیل موقعیتی کاریرماتیک و یا با تکیه بر نمادها و قدرت‌های پیش‌زمینه‌ای (نهادهای، سازمان‌ها، دین، قومیت و ...) ایجاد می‌شود.م.

^{۱۸} cultural capital: از اصطلاحات "پیر بوردیو" که به تمرکز و انباشت انواع مختلف کالاهای ملموس فرهنگی و نیز قدرت در اختیارگرفتن این کالاها، و ظرفیت فرد در شناخت و کاربرد آنها اشاره دارد که می‌تواند مثلاً شامل تحصیلات و به‌دست‌آوردن قابلیت‌های فرهنگی و هنری، بیانی و کلامی باشد.م.

یک جنبش ارزشمند، و تضعیف تلاش و تعهد هفتاد ساله‌ای که با "راشل کارسون" (Rachel Carson) در سال ۱۹۶۲ [اشاره به کتاب "بهار خاموش"] آغاز شده بود، پایداری خراب یا به عبارتی سمی گشت.

ایدئولوژی اغوا و تطمیع می‌کند: پروبلماتیک پایداری

تاکنون، تلاش‌های صورت گرفته در کیوتو، کانکون، بروکسل، بالی، و کپنهاگ برای حل و فصل مسأله "تغییرات اقلیمی" جملگی با شکست مفتضحانه‌ای مواجه شده‌اند. در این بین، مجموع آسیب‌های زیست محیطی ناشی از فعالیت سه هزار شرکت جهانی را، با تقریبی محافظه کارانه، ۲/۲ تریلیون دلار برآورد کرده‌اند که معادل یک سوم از سود آن شرکت‌ها است و اگر به عنوان جریمه پرداخت می‌شد، می‌توانست به ورشکستگی نظام مالی جهانی منجر شود. البته همین رقم در قیاس با مجموع بدهی حدوداً ۵۰ تریلیون دلاری ایالات متحده (چه شخصی، و چه نهادی و ملی) بسیار ناچیز است. این مبلغ هنگفت هرگز توسط بزرگ‌ترین مقروض جهان [آمریکا] قابل بازپرداخت نیست؛ آمریکایی که همچنان پول بی‌پشتوانه (monopoly money) را به عنوان راهکار مواجه با این بحران بدهی چاپ می‌کند. نیروی محرک این گوی مغرب، دستورکار نئولیبرال است. در اینجا، دو صورت‌بندی ایدئولوژیک بسیار مهم وجود دارد. نخست، واژه‌ی مبهم "پایدار" که همچون یک ذکر تکرارشونده مذهبی، کسب‌وکار، تجارت، و حکومت را احاطه می‌کند؛ ذکری که اصولش به شکل مهلک و مغرب‌ی تدریجاً تحلیل رفته و تضعیف می‌شود. صورت‌بندی ایدئولوژیک دوم، این آگاهی کاذب [دروغین]^{۱۹} است که: سرمایه‌داری با توبه و اظهار ندامت، و با اصلاح اصول سیاسی و ارمغان برابری برای همه، "پایدار" خواهد شد.

واژه "پایدار" که سرتاپای وجودش را ساختار ایدئولوژیک نو کورپوریت‌گرایی فراملی (transnational neocorporatism) فرا گرفته و دغدغه‌هایش تحریف شده، به شکل پروبلماتیکی به یک جایگاه والا اما بیهوده و به درد نخور دست یافته است. بازاری شدن واژه‌ی "پایدار" این حقیقت را که قَلت و کمیابی، مسأله‌ای برآمده از ذات طبیعت نیست، بلکه ناشی از سیاست (politics) است استتار می‌کند. نظر به چتر حمایتی‌ای که این واژه برای بزرگ‌ترین آلوده‌کنندگان جهان و تخریب‌کنندگان طبیعت گشوده است، این مفهوم در حال حاضر از حیث معنایی هم عقیم و ناتوان است و هم ویران‌گر. پایداری اکنون کیفیاتی بی‌خاصیت و خنثی دارد. به شکل متناقضی، همین ویژگی بی‌خاصیتی‌ست که برای بازتولید سرمایه بسیار ارزشمند است. بنابراین ساکنان غرب اکنون از مفهوم پایداری آغشته به ایدئولوژی حمایت می‌کنند که حتی منافع‌شان خودشان را نیز تحلیل می‌برد، تخریب و کالایی‌شدن طبیعت و خدماتش را بسط و گسترش می‌دهد، سطح آلودگی را فزونی می‌بخشد، و لایه‌ی دیگری از امپریالیسم را بر جهان در حال توسعه‌ی جنوب تحمیل می‌کند.

آخرین نمونه از تلاش‌ها برای کاهش هزینه به‌وسیله‌ی شرکت نفت بریتانیا موسوم به "بریتیش پترولوم"، نتیجه‌اش چیزی جز فاجعه‌ی سگوی نفتی "دپ‌واتر هورایزن" (Deepwater Horizon) در خلیج مکزیک نبود که یک هزینه‌ی اجتماعی بالقوه ۱۰۰ میلیارد دلاری در پی داشت، اقتصاد محلی را به ورطه‌ی نابودی کشاند و هزاران گونه‌ی زنده را تباہ کرد. جستجوهای غیرضروری برای کشف مخازن جدید سوخت‌های فسیلی همچنان ادامه دارد، و این در حالیست که توان سوزاندن ۸۰ درصد از آنچه در حال حاضر می‌دانیم را نداریم [پس چه نیازی به کشف مخازن جدید است؟]. حتی تلاش حداقلی در حیطه‌ی تجارت جهانی کربن^{۲۰} در حال حاضر توسط سرمایه‌داری به فساد و تباہی کشیده شده، و تکثیر و انتشار غیرقانونی کربن (carbon

^{۱۹} - false consciousness: مارکس اندیشه‌ای را که وابستگی ایده‌ها به پیش‌شرط‌های مادی را نمی‌پذیرد، آگاهی کاذب یا «ایدئولوژی» می‌نامد. به باور او ایدئولوژی نوعی آگاهی کاذب و غیرواقعی است که انسان‌ها بر اساس آن عمل می‌کنند و خود نمی‌دانند که این آگاهی دروغین است. در حقیقت آنان اینگونه می‌اندیشند که آگاهند در حالی که آگاهی آنان توسط سرمایه‌داران بطور ناخودآگاه القاء شده و انسان‌ها خود از آن بی‌خبرند.م.

^{۲۰} - اعتبار کربن (Carbon Credit) یک مجوز قابل معامله بوده که حق انتشار مقدار معینی از دی‌اکسیدکربن یا هر نوع گاز گلخانه‌ای دیگر در اتمسفر را به دارنده این مجوز اعطا می‌کند. این اعتبار در میان کشورهای توسعه‌یافته و دیگر کشورها مورد معامله و تجارت بوده و کشورها موظف به رعایت آن هستند. سازمان ملل از کشورهای عضو می‌خواهد تا ذیل معاهده‌ای تحت عنوان "معاهده کیوتو" از میزان دی‌اکسیدکربن تولیدی خود بکاهد. این معاهده کشورهای جهان را به دو دسته "توسعه‌یافته" و "در حال توسعه" تقسیم می‌کند. تمام کشورهای توسعه‌یافته‌ای که این معاهده را به رسمیت شناخته‌اند، ملزم هستند میزان دی‌اکسیدکربن تولیدی را کاهش دهند. گرچه کشورهای "در حال توسعه" ملزم به کاهش میزان دی‌اکسیدکربن تولیدی خود نیستند، با این وجود اگر این کشورها در خاک خود پروژه‌هایی را اجرا کنند که میزان دی‌اکسیدکربن را کاهش دهد، «اعتبار کربن» دریافت می‌کنند که قابل فروش به کشورهای توسعه‌یافته است (تجارت کربن). به عبارت دیگر، کشورهای توسعه‌یافته می‌توانند یا از طریق اِعمال فنآوری‌های جدید میزان دی‌اکسیدکربن را کاهش دهند یا با پرداخت پول و کمک به کاهش دی‌اکسیدکربن در کشورهای در حال توسعه، اجازه انتشار دی‌اکسیدکربن بیشتر را دریافت می‌کنند. معاهده کیوتو همچنین سیاست "تجارت کربن" در سطح کارخانه‌ها را نیز تشویق می‌کند. کارخانه‌هایی که با فنآوری جدید از دی‌اکسیدکربن تولیدی خود کاسته‌اند، قادر خواهند بود اعتبار کربنی دریافتی را به کارخانه‌هایی که خروجی آنها هنوز با استانداردهای کربن مطابقت نمی‌کنند، بفروشند.م.

(piracy) در جنگل‌های بارانی حوزه آمازون در پرو (Peruvian Amazon) به بالاترین حد خود رسیده است. تبعاً رشد اقتصادی‌ای که تحت لوای "تولید ناخالص توسعه" (GDP) (Gross Development Product) اندازه‌گیری می‌شود، محتملاً تمام توان "زیست‌کره" را گرفته و آن را از پا درمی‌آورد، و بدین‌سان، تنها و تنها ثروتمندان استطاعت زیست پایدار خواهند داشت (Monbiot 2012).

ما هم‌اکنون خودروهای مسابقه‌ای فرمول یک، کمپانی‌های نفتی، بانک‌ها، شرکت‌ها، و سازمان‌های غیردولتی پایدار و سبز داریم. نیروی بخش خصوصی/شرکتی با نادیده‌انگاشتن تعهد و التزام اصلی‌اش نسبت به منافع ذی‌نفعان، در پس نقاب خیرخواهی، نوع‌دوستی، و میهن‌پرستی پنهان می‌شود. در عوض، با استفاده از اصول سیاسی مانوی (Manichaean politics) [استعاره از باور به وجود دوگانگی یا ثنویت خیر (نیکی) و شر (بدی)] خود را [به‌عنوان منادی خیر و نیکی] با لفاظی‌هایی چون «اجتماع‌سازی»، «اشتغال‌زایی»، «توانمندسازی مردم برای خودیاری»، و «توسعه‌ی رشد پایدار» و ... و نیز با شعار "وحدت در عین کثرت"^{۲۱} تبلیغ و ترویج می‌کند. بدیهی است که مشکل اصلی و زیربنایی از طریق عایق‌کاری بام‌ها با پشم‌شیشه، استفاده از پنل‌های خورشیدی، تولید اتوبوس‌هایی با سوخت‌های زیستی (bio-fuelled buses)، ایجاد مزارع بادی در دانمارک، خودروی توپوتا پریوس در پارکینگ خانه، و یا حتی هزاران شهر چون "مصدر" مرتفع نمی‌گردد. اینها همگی راه‌کارهایی ظاهری و تزئیناتی ویژه‌ی اغنیا و اقشار ثروتمندند؛ و مشکلات و مسائل ساختاری منبعث از نظام سرمایه‌داری همچنان بدون کم‌وکاست به قوت خود باقی‌اند.

ایدئولوژی حکم می‌راند: جاوید باد سرمایه‌داری طبیعی!

واکنش به تمام معنا نو-کورپوریت به این تراژدی جمعی، ایده "سرمایه‌داری طبیعی" (natural capitalism) است (Hawken, Lovins and Lovins 1999) که به‌راستی یک تزویر ماهرانه است. این ایده که سرمایه‌داری-پس از حدود ۳۰۰ سال بسط و توسعه- به‌طریقی به یک فرم خوش‌خیم و ملایم‌تر بدل خواهد شد، یک پاسخ سیاسی تمام‌عیار است. گرچه سرمایه‌داری ممکن است به‌راستی شیوه‌های جدیدی برای پول به جیب زدن بانک‌ها و شرکت‌های چندملیتی‌اش از درون توسعه پایدار پیدا کند، اما کنش‌هایی چون استثمار و سلطه همچنان بی‌کم‌وکاست به قوت خود باقی خواهند ماند. ساختار طبقاتی، استخراج ارزش اضافی (surplus value)، مالکیت خصوصی ابزار تولید، نظام حقوقی‌ای که از کل سازوبرگ سرمایه‌داری حمایت می‌کند، و کنترل سفت‌وسخت سیاست‌های حکومتی، تضمین می‌کند که "کاسبی" طبق معمول و کمافی سابق ادامه خواهد داشت. آنچه ناپایدار است، باور به بی‌پایانی رشد [اقتصادی] است؛ باور به اینکه فن‌آوری می‌تواند جایگزین نیاز به یک اقتصاد اخلاقی جدید و نیز جایگزین فداکاری‌های کشورهای توسعه‌یافته شود. چنانکه کِندال (Kendall) اشاره می‌کند «روح سرمایه‌داری که در سرمایه‌داری طبیعی نیز حلول کرده بی‌اعتنایی جاهلانه به سرمایه‌ی انسانی و طبیعی، و آسیب‌رسانی به آنهاست که خود را در قالب تخطی اخلاقی آشکار می‌کند» (2008: 61). بنابراین، طراحی شهری با پیروی چشم‌بسته و نسنجیده از ایدئولوژی نئولیبرال، و پذیرش ماهیت مستحکم بنگاه‌های قدیمی سرمایه‌دارانه، عقب‌گرد و به‌نوعی سیر قهقرای داشته است:

«حرفه‌ی طراحی شهری به سوی ایجاد کارزارهای تبلیغاتی پیچیده، پرسروصدا، و پرندداری کشیده شده که از آنها به‌عنوان اهرمی برای جلب حمایت همگانی و «دمکراتیک» از توسعه‌های مستغلاتی بزرگ‌مقیاس استفاده می‌شود.... و در پرتو همین امر، معماران و برنامه‌ریزان یک لفاظی خاص به نام "پایداری" را به‌کار گرفته‌اند که در قبال فجایع اکولوژیک، موضعی اخلاق‌مدارانه و انسانی به خود می‌گیرد» (Adams 2010: 2-3).

یقیناً هیچ شرکتی داوطلبانه سهم بازار (Market share) را فدای پرکتیس‌های پایدار نخواهد کرد. تمام شرکت‌های خصوصی درگیر دو جنگ هستند: نخست، جنگ‌های دو سر باخت مابین خودشان بر سر سرمایه‌های مختلف (مالی، صنعتی، تجاری، و یا املک و مستغلات و ...); دوم، مناقشه مستمر و ناشفاف با دولتی که حضورش همزمان هم لازم (برای تأمین خدمات و ارائه مجوزهای قانونی) است و هم دور زده می‌شود (به‌عنوان یک تنظیم‌کننده بازار). به‌موازات رونق نو-کورپوریت‌گرایی دولتی (دولت کورپوریتی)، تقارن زمانی منافع ممکن است این مناقشه را کاهش و حتی مرتفع نماید. اما در حال حاضر، از آنجا

^{۲۱} e pluribus unum: یک شعار ملی در ایالات متحده آمریکا که به ادغام ایالات و مردم متفاوت‌شان در ابتدای تاریخ آمریکا اشاره دارد و اینکه این همه تنوع نژادی و منطقه‌ای و زبانی دست‌به‌دست هم می‌دهند تا یک ملت واحد یا همان ایالات متحده را تشکیل دهند.م.

که دولت دستمزد اجتماعی (social wage^{۳۳}) می‌پردازد، سهمی از سود شرکت‌های خصوصی را طلب می‌کند که طبعاً هیچ شرکتی حاضر به پرداختش نیست؛ شرکت‌ها این پرداخت [مالیات] به دولت را اختیاری و داوطلبانه می‌پندارند. از همین روست که مقیاس کلاهدرداری و شیادگی مالیاتی بخش خصوصی بسیار عظیم است. در کشوری مثل انگلستان، «تصویر کلی اکنون شفاف‌تر است: گوگل، آمازون، استارباکس، و بسیاری از شرکت‌های چندملیتی در حال استفاده از مفرهای قضایی مختلف و قواعد حسابداری پیچیده در جهت فرار از پرداخت مالیات هستند» (Ashley 2012: 21). شکاف مالیاتی (tax gap)، یعنی اختلاف میان آنچه باید پرداخت شود و آنچه در عمل پرداخت می‌شود، رقم غیرقابل‌باور و مبهوت‌کننده‌ای معادل ۵۰ میلیارد دلار در سال است که تقریباً برابر با کل بودجه دفاعی انگلستان است و می‌تواند برای نوسازی سالانه‌ی کل سیستم‌های رفاهی، سلامت و آموزش هزینه شود. هیچ کشوری به خودی خود "تولید ناخالص توسعه" را برای دستیابی به یک خیر بزرگ‌تر مشتاقانه قربانی نمی‌کند؛ و هیچ سیاست‌مداری آرای انتخاباتی خود را به خاطر وجدان اخلاقی‌اش فدا نمی‌نماید؛ چنانکه "نیکلاس سارکوزی" نیز اخیراً گفته: «ما می‌دانیم چه کار کنیم؛ فقط نمی‌دانیم اگر آن کار را بکنیم، چگونه دوباره انتخاب شویم».

مسأله فضا و فرم

فضا بی‌تردید در حال دگرگونی و استحاله است تا آشکال جدید امپریالیسم و یک نظم جدید سیاسی، اجتماعی و اخلاقی را در خود جای دهد (Hardt and Negri 2000, Harvey 2003). در خصوص معنای چنین تحولی از جنبه‌ی طراحی شهری و فضای شهری، تنها می‌توان گمانه‌هایی را مطرح نمود، اما بهتر است به جای تمرکز بر انواع پروژه‌های طراحی شهری بر کیفیات، خصیصه‌ها، و ارتباطات فضایی در حال تغییر متمرکز شویم. در جهانی که منابع رو به کاهش، و رقابت‌ها و نابرابری‌ها رو به افزایش است، تفاوت‌های اقتصادی‌ای که در جامعه‌ی نمایش (Society of the Spectacle) [نام کتابی از "گی‌دبور" در خصوص نقد جامعه سرمایه‌داری] خود را نشان می‌دهند تشدید خواهند شد (Debord 1967). در این فرایند، و در حمایت از دولت نئو-کورپوریت، برنامه‌ریزی و طراحی شهری نیز به نوعی سازش و مصالحه‌ی مفرط واداشته شده‌اند؛ و در چنین سازشی، ابرپروژه، ابرنمایش، و ابربرند (mega-project, mega-spectacle and mega-brand) احتمالاً سلطه خواهند داشت (Orueta and Fanstein 2008). مفهوم برندسازی (branding) با بازتاب دادن فرهنگ بت‌وارگی کالا (commodity fetishism)، جلوه مضاعفی خواهد یافت، با این مضمون که:

فضاهای عام (Generic spaces)، قلمروزدایی‌شده (deterritorialised) و بسترزدایی (disembedded) شده. برندها در قامت فضاهای عام به هیچ مکان ویژه (Casey 1997)، یا به هیچ زمینه‌ی خاصی دیگر تعلق ندارند. "لش" (Lash, 2002)، فضاهای عام را به مثابه پیش‌نمون‌های فضاهای کالبدی طبیعی در نظر می‌گیرد که فاقد زمینه و هویت هستند (Yakhlef 2004: 239).

در یک چشم‌انداز وسیع‌تر ماتریس فضایی کلان احتمالاً چیزی جز دور شدن روبه‌افزایش قومیت‌ها، مذاهب، فرهنگ‌ها و طبقات سنتی نخواهد بود. افزون بر این طبقات سایبری (cyberclasses) نوین که دسترسی و سلطه‌ی بیشتری بر اطلاعات دارند، بر این گروه‌های سنتی سایه خواهند انداخت. فرم شهری، لاجرم خود را انطباق خواهد داد تا با این قطب‌شدن اجتماع کنار آید؛ اجتماعی که [علی‌رغم قطب‌شدن] در آن افراد از خلال یک ایدئولوژی مشترک به یکدیگر پیوند می‌خورند: مصرف‌گرایی و پی‌گیری کورکورانه‌ی نمایش (spectacle). دیوید هاروی رئوس کلی این چارچوب فضایی کلان را ذیل عنوان "ماتریس فضاوندی‌ها" (A Matrix of spatialities) تشریح کرده است (Harvey 2006) (جدول ۱ را مشاهده نمایید).

جدول ۱. ماتریس "فضاوندی‌ها" نزد تئوری مارکسی			
فضاهای بازنمایی (فضای زیسته)	بازنمایی‌های فضا (فضای مفهوم‌سازی‌شده)	فضای مادی (فضای تجربه‌شده)	فضای مطلق
از خودبیگانگی در مقابل رضایت خلاق	ارزش‌های استفاده و کار واقعی (انضمامی)	املاک خصوصی؛ محیط‌های مصنوع	فضای نسبی
پول و بت‌وارگی کالا	ارزش‌های مبادله	مبادله بازاری؛ تجارت، گردش سرمایه	فضای ارتباطی
هژمونی سرمایه‌داری	ارزش پولی	فرایند کار انتزاعی، سرمایه موهوم	

^{۳۳} - منظور خدمات اجتماعی‌ای است که دولت به رایگان یا در قالب سوبسید در اختیار شهروندان قرار می‌دهد

منبع: نمودار ساده‌شده‌ی هاروی (۲۰۰۶)

چارچوب فضایی هاروی حرفی درباره‌ی "فرم" شهری نمی‌زند. با این وجود، سرنخ‌های دیگری وجود دارد. سوچا شش گفت‌مان مرتبط با دگرگونی فرم شهری در یک پساکلانشهر (postmetropolis) را شرح می‌دهد (Soja 2000). آپادورای (Appadurai) بر تقسیم فضا بر اساس جریان‌های فرهنگی جهانی تمرکز دارد: چشم‌اندازهای قومیتی (ethnoscapes)، چشم‌اندازهای رسانه‌ای (mediascapes)، چشم‌اندازهای فناورانه (technoscapes)، چشم‌اندازهای مالی (financescapes)، و چشم‌اندازهای ایدئولوژیک (ideoscapes) (Appadurai 2000). افزون بر این، بسیاری از دیگر فرم‌های شهری نیز در حال ظهور هستند که ممکن است با مفاهیم استاندارد [در ذهن ما] تطابق و تناسبی نداشته باشند که از آن جمله می‌توان به مفاهیمی چون شهرگرایی پلاستیکی کالچر^{۳۳}، کشتی‌های سکونت‌ی عظیم‌الجثه، سکونت‌گاه‌های عدوانی غیررسمی، و اشکال جدیدی از پارک‌های صنعتی و ... اشاره کرد (Easterling 2005).

بنابراین، می‌توان گمانه‌هایی را در خصوص ممکن بودن دو نوع معماری مطرح نمود: (۱) معماری برآمده از فراوانی (architectures of profusion) و (۲) معماری برآمده از یأس (architectures of despair). در مورد نخست، قدرت بخش خصوصی (شرکتی) در تلاش است تا/میال و خواست‌ها را برآورده نموده و بازارهای هدف پیچیده‌تری را ایجاد کند. بر این اساس "کستلز" به شکل‌گیری اجتماعات جدیدی اشاره می‌کند که در هیچ برنامه‌ریزی شهری‌ای برایشان فکری نشده است. ارتباطات الکترونیک به سرعت در حال دگرگونی فضاهای تاریخی پُر معنا و تبدیل آنها به اجتماعات قبیله‌ای (tribal) است؛ قلمروهای کوچکی که اشکال کاملاً جدیدی از مصرف را پایه‌ریزی می‌کنند؛ بدین مضمون که:

از آنجایی که جلوه‌ها و مظاهر فضایی منافع غالب و مسلط، خود را در نقاط مختلف جهان و نیز در میان فرهنگ‌های مختلف حادث می‌شود، ریشه‌کن کردن تجربه، تاریخ و فرهنگ به‌عنوان پس‌زمینه‌های معنا، منجر به تعمیم و یک‌شکل‌سازی معماری می‌گردد؛ معماری‌ای که نه ریشه "تاریخی" دارد و نه "فرهنگی" (Castells 1996: 418).

شهرهایی که در تلاشند تا یک تصویر ذهنی تکین و فرصت‌هایی منحصر به فرد، چه از نوع واقعی و چه از نوع نمادین، از خود ارائه نمایند، برای کالایی‌کردن تاریخ، شبیه‌سازی اصالت، تأمین سایت‌هایی برای نمایش (spectacle)، یا حفظ بسترهای طبیعی غیرمعمول (اگزوتیک) بر برندسازی‌ای اتکاء دارند. همین امروز هم شاهد رشد مراکز نوظهوری چون "ابوظبی"، "وینی‌پگ" [واقع در کشور کانادا]، "لس‌آنجلس"، و "لاس‌وگاس" برای نمایش و بت‌وارگی کالا هستیم. این مراکز، پیکره‌های جغرافیایی متمایز از یکدیگر نیستند، بلکه انعکاس‌دهنده‌ی توسعه‌ی نامتوازن نهفته در سرمایه‌داری‌اند؛ چنانکه شهر جدید "مصدر" نماینده‌ی شمایل‌وار این فرآیند است. بلکه آنها تبلور یک پدیده‌ی جدید جهانی‌اند:

«بخش‌بندی روزافزون جهان به درون‌بوم‌ها یا جزایر لوکس، خوش‌ساخت، پیشرفته و گران‌قیمت [از یک سو]، و گنوه‌های وسیع بی‌قواره [از دیگر سو]؛ گنوهایی که در آنها حرفی از "پایداری" نیست» (Ouroussoff 2010).

در مقابل، معماری برآمده از "یأس و ناامیدی" که در "جهان جنوب" حکم‌فرما است، تقلاً می‌کند تا نیازهای اولیه را برآورده سازد. اما همگام با خودویرانگری فزاینده‌ی بازارهای مالی و غیرقابل‌کنترل شدن مهاجرت‌ها، احتمالاً این نوع معماری در "جهان شمال" نیز بسط و گسترش خواهد یافت. "مایک دیویس" (Mike Davis) یادآوری می‌کند که تا اواخر دهه ۱۹۹۰، یک میلیارد کارگر یا به‌عبارتی یک‌سوم نیروی کار جهان که غالباً در جهان جنوب قرار داشته‌اند یا بی‌کار شده، و یا با اشتغال ناقص (underemployed) دست‌وپنجه نرم می‌کردند. در تضاد با جامعه سنتی که در آن "ارتش ذخیره‌ی کار" [=بیکاران] به‌عنوان تضمینی برای مواجهه با اضطرارهای بازار لازم بود، ترس دیویس از آنست که امروز این "ذخیره"، انگ یک «توده همیشه مازاد و زائد» را با خود حمل می‌کند. به یقین این توده نیازمند "فضا" است و سکونت‌گاه‌هایش که هیچ مرجع یا خاستگاه تاریخی قبلی ندارند، محتمل است که به موجودیتهایی دائمی بدل شوند؛ موجودیتهایی که جزء هیچ یک از «گونه‌پروژه‌هایی»

^{۳۳} - plasticulture urbanism: گونه‌ای از شهرگرایی که مبتنی بر استفاده از مواد پلاستیکی در کشاورزی است. م.

(project type) که ما می‌شناسیم، قرار نمی‌گیرند. انگار فقر جاری در این موجودیت‌های فضایی کافی نبوده است که نوابغ پنتاگون اظهار می‌دارند:

«شهرهای بدوی و ناکارآمد جهان سوم، همان جایی است که وفق آن، دکترین پنتاگون در حال پوست‌اندازی است. [دکترین جدید] به راه انداختن و حمایت از یک نبرد سبک اما نامحدود [از حیث زمانی] بر ضد مولفه‌های جرم‌خیز برآمده از فقر شهری [است].» (Davis 2006a: 199-205).

نتیجه‌گیری

بدیهی است که هیچ فردی استاندارد (standard tomorrow) برای فرم و فضای شهری وجود نخواهد داشت. شهر جدید "مصدر" ادعای عالم‌گیر بودن دارد، و نیات آن نیز به نظر ستودنی است. اما همین نیات، با نظر به وضعیت امروز شهری شدن، به شدت مغشوش و پریشان‌احوال است. در حقیقت، تنها باید به چند وجب‌آنسوی مرزهای "مصدر" نگریست تا مسأله واقعی این طرح عیان گردد و این ایده که یک معمار به تنهایی باید حق طراحی هر شهری را داشته باشد، کنار گذاشته شود.

حقیقت امر اینست که شهر "مصدر" پاک، منزّه و بهداشتی توسط یک استبداد فئودالی به نام "ابوظبی" در حال ساخت می‌باشد؛ استبدادی که ثروتش، انحصار ژئوپلیتیک دولت‌های عربی بر نفت را بازتاب می‌دهد. نفع شخصی "ابوظبی"، در حفظ چنین قدرتی از طریق فروش نفت، و متعاقباً آلوده کردن باقی اتمسفر است. جامعه‌ی ابوظبی از حیث طبقاتی، جنسیتی و نژادی کاملاً تفکیک شده است. به جای اصلاح جامعه و اقتصاد، روابط فئودالی حفظ می‌شود و فناوری به‌عنوان یک اکسیر شفاف‌بخش به بازار عرضه می‌گردد. نود درصد جمعیت (۱/۲۶ میلیون نفر) آن کارگران مهاجری هستند که در شرایط بغایت اسفناکی زندگی می‌کنند، و پشتیبان ریخت‌وپاش‌های آن اقلیت ۱۰ درصدی‌اند (Elshestawy 2008). کارگران مهاجر برای ۸۴ ساعت کار در هفته به‌طور متوسط در حدود ۲۰۰ دلار در ماه حقوق می‌گیرند. از اتحادیه‌های کارگری و حقوق شهروندی امتناع می‌شود، به بندگی گرفتن در ازای بدهی بسیار متداول است، و فرهنگ سرکوب، زندان، و اخراج از کشور از خصیصه‌های بارز در سراسر امارات متحده عربی است. شهر جدید "مصدر" حاوی پیغامی دروغین است، و بنابراین، یک الگوی پرمخاطره را برای توسعه شهری در سایر نقاط این کره خاکی نمایندگی می‌کند.

جهان "لمی کوشن" [اشاره به یکی از شخصیت‌های فیلم آلفاویل] محتمل‌تر است؛ جهانی که در آن ارتباطات الکترونیکی حکم می‌راند و نظارت در کنار خشونت و جرم، رایج و فراگیر است. در چنین جهانی، چنانکه در "آلفاویل" نیز نمود دارد، تمام ساختارهای جدید قدرت محتملاً واجد معانی، ارزش‌ها، و کارکردهای چندگانه (multivalent) بوده، و مخفی و پنهان هستند. هیچ جلوه‌ی نمادینی از یک دولت سازمان‌یافته، حتی جلوه‌ی نمادین از کنترل، و یا جلوه‌ی ناشناس و پشت‌پرده از یک اُتوریته خصوصی فراملیتی وجود ندارد. امپراطوری‌های جدید جهانی‌شده، با استتار نظم سیاسی جدید در قالب ساختارهای نئوبنتامی^{۴۶} نظارت و کنترل، هیچ نماد مرئی و قابل‌رویتی از این نظم جدید را تجلی نمی‌دهند. نظر به اینکه انگلستان اکنون به ازای هر ۱۰ نفر یک دوربین مداربسته دارد، پس در حال حاضر ما با یک جامعه‌ی تحت نظارت روبه‌رویم. چنانکه در "آلفاویل" نیز مشاهده می‌شود، زاغه‌های عظیم همچنان وجود خواهند داشت، اما همچنین، سازوبرگ اداری-اجرایی لازم برای موفقیت دولت نو-کورپوریت‌گرا و «طبقه خلاق» (creative class) [اصطلاح "ریچارد فلوریدا" در نظریه شهر خلاق] نیز وجود خواهد داشت. [از خود] بیگانگی، محتملاً به‌عنوان روشی برای نقب و تضعیف اعتراضات اجتماعی حکم خواهد راند.

بنابراین، پاسخ‌های واقعی به مسأله پایداری را باید در دگرگونی و استحاله سرمایه‌داری جستجو نمود؛ چراکه معدود راه‌کارهای پایدار، در وهله نخست، بحث بنیادین عدالت محیطی را مورد نقد شدید قرار می‌دهند؛ و این همان "اقتصاد اخلاقی" (moral economy) است که قلب یک سیاره پایدار محسوب می‌شود. با نیل به سوی مکانی که واجد چنین اقتصادی است، شاید بتوان از آنچه "مادلین بانتینگ" (Madeleine Bunting) به‌عنوان حقیقت سال‌های نه‌چندان دور پیش‌رو از آن خبر می‌دهد، حذر نمود: «لت و پار کردن خشونت‌آمیز و سبوعانه‌ی دمکراسی اجتماعی» و مظاهر و جلوه‌های نمادین آن در محیط مصنوع.

^{۴۶} - neo-Benthamite: اشاره به زندان‌هایی به سبک سراسربین (panopticon) دارد که ابداع جرمی بنتام بود.

- Adams, R. 2010. Longing for a Greener Present: Neoliberalism and the Eco-city. Available at: <http://www.radicalphilosophy.com/commentary/longing-for-a-greener-present> [accessed 28 February 2013].
- Amin, S. 1997. Capitalism in the Age of Globalisation. London: Zed Books.
- Appadurai, A. 2000. Disjuncture and Difference in the Global Cultural Economy. In Benyon, J. and Dunkerley, D. (eds). Globalisation: The Reader. Part B1 93–100.
- Ashley, J. 2012. War looms over fair tax share. Guardian Weekly. 7 October 2012: 21
- Carson, R. 1962. The Silent Spring. London: Hamish Hamilton.
- Castells, M. 1996. The Rise of the Network Society. Oxford: Blackwell.
- Cuthbert, A.R. (ed.) 2003. Designing Cities – Critical Readings in Urban Design. Oxford: Blackwell.
- Cuthbert, A.R. 2006. The Form of Cities – Political Economy and Urban Design. Oxford: Blackwell.
- Cuthbert, A.R. 2007. Urban Design: Requiem for an era – review and critique of the last 50 years. Urban Design International. 12 (4), 177–223.
- Cuthbert, A.R. 2009. Review article – Urban design, Alex Krieger and William S. Saunders (eds), Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.
- Cuthbert, A.R. 2011. Understanding Cities: Method in Urban Design. Oxford: Routledge.
- Davis, M. 2006. Planet of Slums. London: Verso.
- Debord, G. 1967. The Society of the Spectacle. Practical Paradise Publications.
- Easterling, K. 2005. Enduring Innocence: Global Architecture and its Political Masquerades. Cambridge, MA: MIT Press.
- Elsheshtawy, Y. 2008. Transitory Sites: mapping Dubai’s ‘forgotten’ spaces. International Journal of Urban and Regional Research. 32 (4), 968–88.
- Hardt, M. and Negri, A. 2000. Empire. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Harvey, D. 2003. The New Imperialism. Oxford: Oxford University Press.
- Harvey, D. 2006. Spaces of Global Capitalism: Towards a Theory of Uneven Geographical Development. London: Verso.
- Hawken, P., Lovins, A. and Lovins, H. 1999. Natural Capitalism. London: Little Brown.
- Kendall, B.E. 2008. Personae and natural capitalism: negotiating politics and constituencies in a rhetoric of sustainability. Environmental Communication. 2 (1), 59–77.
- Milmo, D. 2012. We need an Olympic approach to economy. The Guardian Weekly 14 September 2012: 16.
- Monbiot, G. 2012. The Guardian Weekly. 14 February 2012: 18.
- Orueta, F.D. and Fainstein, S. 2008. The new mega-projects; genesis and impacts. International Journal of Urban and Regional Research. 32 (4), 759–67.
- Ouroussoff, N. 2010. In Arabian Desert, a Sustainable City Rises. The NewYorkTimes. Available at: <http://www.nytimes.com/2010/09/26/arts/design/26masdar.html> [accessed 2 January 2013].
- Scott, A.J. and Roweis, S.T. 1977. Urban planning in theory and practice-a reappraisal, Environment and Planning D: Society and Space. 9(4), 1097–119.
- Soja, E. 2000. Postmetropolis. Oxford: Blackwell.
- Yakhlef, A. 2004. Global brands as embodied “generic spaces”: the example of branded chain hotels. Space & Culture. 7 (2), 237–48.